

چون ظاهرخان صدای مردم را نشنید!

از آمدن امریکائیان به افغانستان زیاد وقت نمی گذرد. خواننده این نوشته هم - به استثنای آنانی که هدف و غرضی دارند یا در خواب خرگوش به سر می برند و بازی های پیچیده قدرت های جهانی و منطقه ئی را در قبال افغانستان دست کم می گیرند و فانتازی فکر می کنند - شاید فراموش نکرده باشند که اکثریت قریب به اتفاق مردم آمدن امریکان به افغانستان و فرار طالب را به فال نیک گرفتند و آن را پیشامدی به نفع افغانستان و مردم آن خواندند. علت آن روشن بود: سرکوب جابرانه و ناسگالیده مردم به دست طالب، سلب حقوق حقه و آزادی های آن ها، فرو رفتن کشور در ظلمت مطلق، استقرار حکومت درنده خویان و مذهبی های سخت گیر و تاریک اندیش و از همه مهم تر تعهدات جامعه جهانی برای کمک به افغانستانی که از هر لحاظ در حالت افلاس به سر می برد و به کمک های عاجل در هر زمینه احتیاج داشت.

چنین رویدادی اگر از یک طرف امیدوار کننده بود، طبیعتاً از سوی دیگر نگرانی های خود را داشت؛ چون حامیان منطقه ئی و جهانی طالب و انتظارات چند گونه آن ها در افغانستان، با آمدن امریکائیان به افغانستان، که خود منافعی در این میان داشت و دارد، سازگاری نداشت.

مردم ما، بی خبر از سیاست های قدرت های کوچک و بزرگ منطقه و جهان، نمی دانستند که عکس العمل همسایه های دور و نزدیک و خورد و بزرگ ما در برابر تهاجم امریکائیان چگونه خواهد بود، و وضعیتی را که امروز به آن رو به رو هستند نیز نمی توانستند پیش بینی کنند، همانطور که وضعیت دشوار آمدن طالب را در زمان حکومت ربانی نمی توانستند از قبل پیش گوئی و تعیین کنند و حکومت مجاهدین را از قبل و حکومت قبل بر آن را از پیش و پیشتر از آن را.

چه خوب و ارزنده و زاینده عقل و آگاهی است تجربه! اگر تمام وقایع گذشته های دور و نزدیک به پیش چشمان ما مانند پرده سینما نمی گذشت، آیا آنچه را امروز با این دقت و عینیت و روشنی می بینیم، می دیدیم؟ چقدر برای کودتای داوودخان خوشی کردیم؛ و برای سرنگونی آخرین سردمدار آل یحیی و به تعقیب آن برای سقوط نجیب و سقوط مجددی و ربانی و بالاخره شکست و فرار طالب!؟

من نمی توانم پیش بینی کنم که با برآمدن امریکائیان از افغانستان چه واقع خواهد شد، اما این را به خوبی می دانم که باز هم، همان گونه که تا امروز و هر بار کار ما زار تر شد، این بار نیز کار ما بدتر، بدتر از هر دوره پیشین، خواهد شد؛ محشری که در زندگی و در همین جهان، نه در آن جهان و در روزی که برانگیخته می شویم، شاهد آن خواهیم بود!

وقتی امروز به گذشته، و به تعقیب آن به حال نگاه می کنم و به مقایسه این دو زمان می پردازم، به این نتیجه می رسم که ظاهرخان با همه بدی ها و با همه اهمال کاری و سستی و سهل انگاری هایش، اگرچه همین سستی و سهل انگاری و تغافل و تکاهل، همراه با انحصار قدرت خلاف قانون اساسی کشور، بخشی بزرگی از عللی همه مصیبت های فعلی ما می باشد، کسی بود که می توان او را به مثابه دولتمرد نرم دل و نرمخوی در میان دولتمردان تشنه به خون بعد از هفت ثور 1357 به حساب آورد. لاکن، با این هم تاریخ به این دلیل که او مانند دیگران سفاک و آدم خوار و بی رحم نبوده (چون آنچنان که باید، کار نکرد) هرگز نمی تواند او را تبرئه کند.

تاریخ مسئولیت عظمی را به دوش وی گذاشته بود؛ همه کاره یک کشور عقب مانده و ضعیف و فقیر که تا می توانستید و می توانید فکر کنید، نیازمند و مستمند و قابل ترحم بود؛ و غرق در نگون بختی و ادبار و حقارت و اسارت. دولتمردانی با احساسی که چنین مسئولیتی را منحیث التزام و تکلیف جدی می گیرند، به حکم وجدان و به حکم اخلاق و وظیفه هیچگاهی چنین امانتی بزرگ و مهمی را به دیده حقارت نمی نگرند و در حفظ شائسته آن تغلل و تأخیر نمی کنند و نیاز و استغاثه مردم را نادیده و ناشنیده نمی گذارند.

فریاد مردم دردمند و فقیر و خوشباوری که شاه را سایه خدا - نگهبان و مهربان - می دانستند، به آسمان رسیده بود؛ مردمی که از بی چاره گی اولاد های شان را می فروختند، علف می خوردند، با گاو و بز و گوسفند و خر و اسب و دیگر حیوانات زیر یک سقف می خوابیدند و در یک مکان می زیستند و می خوردند، زیر ستم پیوسته و مدام پیشوایان مذهبی و خان ها و ارباب ها و ملک ها و کوتوال ها و قاضی های فاسد و بی احساس قرار داشتند، نان شان گرفته می شد و با آبروی شان بازی می کردند، نه دوا داشتند و نه داکتر و شفاخانه، نه برق داشتند و نه آب آشامیدنی صحیحی، نه لباس، نه سرپناه مناسب، نه مدرسه و معلم و مکتب و کتاب و قلم؛ مردمی که از همه

مظاهر تمدن امروزی محروم بودند، ولی آسمان نیز، مانند شاهی بی احساس، بی غم باش و مسئولیت گریز شان، علاقه ای به شنیدن فریاد های حزن آلود و پردرد و شکم های گرسنه و تن های بی پوشاک مردم این سرزمین نفرین شده نشان نمی داد - گویی آسمان (خدا) هم آن ها را مورد خشم و غضب قرار داده فراموش کرده بود؛ و فراموش کرده است!

چقدر غفلت و بی خبری و سنگدلی؟! مگر دانستن این حقیقت کار دشواری بود که همه انسان ها صبر ایوب را ندارند؛ و در پشت آن همه سکوت مظلومانه توفانی ویرانگر و برباد دهنده مخفی است که نباید از آن غافل ماند؟! به چقدر هوش و عقل و درایت نیاز بود تا با دیدن آن همه خلق محروم و متالم و درمانده، و وضعیت دلخراش کشور به چنین نتیجه ای برسیم که با ادامه چنان حالتی - هم زندگی رقتبار مردم و هم زندگی پر از تجمل و تفریح و شاد شاه و دار و دسته اش - چه سرنوشت دردناکی در انتظار مردم و در انتظار کشور، همچنان در انتظار پادشاه و خانواده اش است؛ و می دانستند که "جهان را اگر بلندی است، پستی" نیز می باشد!؟

تاریخ حقیقت گو و حقیقت پسند ثابت کرد که برای پیش بینی این امر شاه و شاه پرستان هوش و درایتی را که لازم بود، دارا نبودند. اگر چنین هوش و درایتی در آن ها وجود می داشت، بدون تردید به فریاد و به استعائه مردم و به التزامات و تکالیف و رسالات خود که رمز خوشی و سعادت مردم، رمز آبادی و قوت کشور و رمز بقای سلطنت در آن ها نهفته بود، گوش می دادند و توجه می کردند. و در نتیجه نه خود را آواره می ساختند نه مردم را به این روز سیه می انداختند و نه خاک کشور را با قدم های بیگانه ها ملوث می نمودند. همه این مصیبت ها بر سر ما بارید؛ چرا که ظاهرخان گوشی برای شنیدن فریاد مردم نداشت، و قلبی برای درک درد های آن ها! شب هنوز باقی است و قصه هنوز دراز!

در اخیر این نکته را می خواهم اضافه کنم که پیش گویی آینده این کشور و مردم آن بسیار مشکل است، زیرا در سپهر سیاست جهان سیری ناپذیر دقایق مملو از حوادث گوناگون هستند و فهم دقیق آن ها شاید از درک دراک ترین انسان ها، حتا از درک طراحان این حوادث نیز خارج باشد؛ به ویژه با این همه خصومت و نفاق و من و تو و سیاست بازان خودمحور و فاسد افغانی که آله دست و مجری برنامه های بیگانگان شده اند؛ همچنین سیاست های جدی و سختگیرانه روسیه و ایران و چین در برابر امریکا و موضع گیری پایدار هند در برابر پاکستان، ولی گفتن این که اگر سکان این کشتی شکسته به دست مردم نیفتد، و باز هم کسانی مانند کرزی و غنی و عبدالله و سیاف و خلیلی و عطاء و ربانی و اتمر و استانکزی و دوستم و مجددی و گیلانی و قدیر و کریاب و امثالهم سررشته کار ما را در اختیار داشته باشند، حال کشور و مردم را کماکان ویران و منهدم و زار می بینم، فکر نکنم چندان دشوار باشد!